

نشست سیری در مستندات آموزه‌های عرفانی

آیت‌الله شیخ علی رضایی تهرانی

مجمع عالی حکمت اسلامی مشهد

۱۳۹۵/۱۱/۱۱ هجری شمسی

۱۴۳۸/۰۵/۰۱ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ آلِ اللَّهِ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ لِقَاءِ اللَّهِ.»

تشکر و بیان هدف جلسه

تشکر می‌کنم از عزیزانی که قابل دانستند، قدم‌رنجه کردند در این جلسه علمی شرکت کردند، تا حالا وقتی را در اختیار بنده باشد در زمینه بحث مستندسازی آموزه‌های عرفانی، مطالبی که حالا چندان هم شاید قابل نباشد، خدمت عزیزان گفته بشود، بنده مقدماتی را عرض می‌کنم بعد هم وارد اصل بحث می‌شوم.

تقسیم‌بندی مراحل عرفان اسلامی

مقدمه اول اینکه گمان بنده بر این است که دانش عرفان هفت مرحله را باید برای او در نظر بگیریم که حالا این مراحل شاید کاملاً مترتب بر یکدیگر نباشند؛ اما به هر حال به عنوان یک مرحله قابل بررسی است؛ این مراحل هفت‌گانه را من این‌طور نوشتم:

مرحله اول کمون، مرحله دوم مرحله ریشه‌ها، مرحله سوم مرحله پیدایش، مرحله چهارم مرحله گسترش، مرحله پنجم مرحله استناد به عقل یا برهانی شدن، مرحله ششم مرحله استناد سطحی به دین و مرحله هفتم مرحله استناد عمیق به دین یا استناد اجتهادی؛ این مراحل را یک توضیح مختصری خدمت عزیزان عرض می‌کنم.

مرحله اول: کمون

مرحله کمون مقصود ما این است که دین چون یک برنامه انسان‌سازی است، قهراً موضوع دین آدم‌سازی است، انسان یک معجون ترکیبی است از سه ساحت:

۱. ساحت جسم،
۲. ساحت ذهن،
۳. ساحت دل.

قهراً دین جامع و دین کامل به‌خصوص دین خاتم نمی‌تواند برای این سه ساحت آموزه نداشته باشد و یقیناً آموزه‌هایی دارد هم برای ساحت جسم، هم برای ساحت ذهن و هم برای ساحت دل. مثلاً در بحث ساحت دل، آموزه‌های دینی درباره دل و احوال دل، مثلاً حیات دل، مرگ دل، چشم و گوش دل، رشد دل، سقوط دل، روشنائی و تاریکی دل، قساوت دل که بحث قلب مستقلاً در یک پژوهش دیگری من کار کردم. مرحوم شهید دستغیب هم در قلب سلیم، به بخشی از مباحث پرداخته است. ساحت دل آدمی ساحتی است که قابل نادیده گرفتن نیست و دین در مورد دل آموزه‌های فراوانی دارد.

گذشته از اینکه خود اهل‌بیت عصمت و طهارت و اصحاب اهل‌بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام)، برخی از اصحاب، به‌خاطر اهمیت دادن به این ساحت، از همان اوان ادراکات قلبی و دریافت‌های درونی داشتند که این‌ها در تاریخ حکایت شده است، مثل داستان حارثه که در کافی آمده است، مثل داستان‌های جابر بن یزید جعفی که

در زندگی‌نامه جابر آمده است. مجموعه آنچه که در آیات و روایات در این ساحت وارد شده است و آنچه که از اصحاب سرّ اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) در این ساحت نقل شده است را ما به‌عنوان مرحله کمون در نظر گرفتیم. پس آموزه‌های عرفانی دینی ما به‌ضمیمه دریافت‌های قلبی روحی سالکان و عارفان آن دوره، این را به‌عنوان مرحله کمون در نظر گرفتیم.

مرحله دوم: ریشه‌ها

مرحله دوم مرحله ریشه‌هاست؛ مرحله ریشه‌ها یعنی از آن وقتی که تصوف و عرفان به‌صورت رسمی آغاز به کار می‌کند که معمولاً نیمه دوم قرن را در نظر می‌گیرند، هم عرفان نظری و هم عرفان عملی، البته نه به‌عنوان دو علم مصطلح، درهم تنیده شروع به پیدایش می‌کنند گرچه در مرحله ریشه‌ها اولاً غلبه با عرفان عملی و آداب سلوک است تا عرفان علمی، در عرفان عملی هم غلبه بر زهد شدید در دنیا و به تعبیر خود اهل معرفت، غلبه مناجاتیان بر خراباتیان است؛ اما این هست که پیدایش تصوف و عرفان از همان دوره که ما اسمش را گذاشتیم دوره ریشه‌ها، شکل گرفته است، نه به‌عنوان دو علم یا دو دانش، عرض کردم غلبه با عرفان عملی است گرچه آموزه‌هایی در عرفان نظری هم داریم، آن همان غلبه با شیوه مناجاتیان و این دوره ادامه پیدا می‌کند تا مرحله سوم که ما اسمش را گذاشتیم مرحله پیدایش.

مرحله سوم: پیدایش

در مرحله پیدایش ما معتقدیم عرفان عملی در قرن پنجم با ظهور خواجه عبدالله انصاری (رحمت‌الله‌علیه) پیدایش دارد و عرفان نظری تا قرن ششم و هفتم با ظهور محی‌الدین عربی؛ خواجه را ما بنیادگذار عرفان عملی می‌دانیم با نگارش کتاب منازل‌الساثرین و بعد هم همین کتاب را به‌عنوان صد میدان به گونه دیگری به فارسی و جناب ابن عربی را به‌عنوان پایه‌گذار عرفان نظری، با دو کتاب فتوحات و فصوص‌الحکم، پس تا قبل از قرن پنجم و قرن ششم ما علم مصطلح عرفان نظری و عملی نداریم، از این دو قرن است که علم شکل می‌گیرد.

مرحله چهارم: گسترش

مرحله چهارم را ما مرحله گسترش در نظر گرفتیم، بعد از پیدایش این دو علم، شخصیت‌های فراوانی که بعضاً نابغه‌اند و در حد نبوغ‌اند، در هر دو دانش تلاش‌های علمی فراوانی داشتند، اگر ما به آثار پسینیان پس از خواجه در عرفان عملی و پسینیان بعد از شیخ اکبر در عرفان نظری نگاه کنیم این تفاوت کاملاً مشهود است، مثلاً عرض می‌کنم بحث ولایت و ختم ولایت در آثار ابن عربی آمده است، در آثار پسینیان بعد از ابن عربی هم هست، بسیار این بحث در آثار پسینیان، گسترده شده است یا بحث مراقبه در آثار خواجه آمده است، در آثار پس از خواجه هم آمده است و بسیار این بحث گسترده شده است و این مرحله گسترش تا الان هم که ما در خدمت عزیزان هستیم ادامه پیدا کرده است.

مرحله پنجم: استناد به عقل (برهانی شدن)

مرحله پنجم مرحله استناد به عقل است؛ یعنی مرحله برهانی‌شدن، در حقیقت فیلسوفان و دانشمندان فراوانی تلاش بر این داشتند که آموزه‌های عرفانی را که حالا از زمان پیدایش و گسترش تبدیل به علم شده است با برهان عقلی دأب کند یا بر آن‌ها برهان اقامه کنند، فهرست کسانی که در این وادی تلاش کردند کم نیستند؛ اما به نظر می‌رسد سلطان این مرحله یعنی مرحله استناد به عقل، مرحوم صدرالمتألهین، در قرن نه و ده هجری قمری است که تلاش فراوانی در کتاب‌هایش به‌خصوص مفاتیح‌الغیب، در بخش‌هایی از اسفار، بر این مرحله دارد که بتواند آموزه‌های اصلی عرفان را مستند به عقل کند و برهانی کند.

و با جرئت می‌توان گفت: تلاش برخی از حکیمان در این زمینه اگر از تلاش خود عارفان موفق‌تر نبوده باشد، کمتر هم نبوده است؛ یعنی مثلاً تلاش مرحوم ملاصدرا (رحمت‌الله‌علیه) برای اثبات عقلانی وحدت شخصی وجود از تلاش ابن‌ترکه در تمهیدالقواعد به‌یقین موفق‌تر است یا در برخی مسائل دیگر تلاش صدرا از تلاش جناب

صدرالدین قونوی موفق‌تر است؛ ولی این به‌عنوان یک مرحله یعنی مرحله استناد به عقل و برهانی شدن عرفان موردتوجه بوده است.

مرحله ششم: استناد سطحی به دین

مرحله ششم مرحله استناد سطحی به دین؛ منظور از استناد سطحی یعنی استناد غیرمجتهدانه که حالا برای آموزه‌ای از آموزه‌های عرفان چه در عرفان نظری، چه در عرفان عملی، مستندی از آیه یا روایتی ذکر شود. این مرحله از گذشته موردتوجه بوده است.

لذا گفتم: این مراحل، لزوماً این مراحل هفت‌گانه بر هم مترتب نیستند؛ ولی به‌عنوان مرحله‌ای قابل‌توجه است و در این زمینه ما تلاش‌های فراوانی داریم در حدی که کتاب‌های مستقل در این زمینه نوشته شده است. مثلاً فقط برای روایات ذکرشده در مثنوی مولوی، ما کتاب مستقل داریم، فقط برای همین یا مثلاً مرحوم صدرالمکتهین (رحمت‌الله‌علیه) در مفاتیح‌الغیب، قریب به چهارصد تا روایت را که عمده روایات عرفانی است و به‌عنوان مستند ذکرشده، داریم یا مرحوم ملا عبدالصمد همدانی (رحمت‌الله‌علیه) در بحرالمعارف، چند هزار آیه و روایت را به‌عنوان مستند ذکر کردند که البته بحرالمعارف نیمی‌اش بحث ولایت و بیشتر کلام است تا عرفان ولی آن بخش عرفانی‌اش پر است از آیات و روایت.

مرحله هفتم: استناد عمیق به دین (اجتهاد عرفانی)

مرحله هفتم که متأسفانه در این مرحله ما بسیار دستمان هنوز خالی است، بحث استناد عمیق به دین یعنی استناد اجتماعی با روش جواهری، روش فقه سنتی ما؛ متأسفانه در این زمینه ما کار فراوان نداریم و بله، اینکه یک اهل فنی آمده باشد یک موضوع از موضوعات عرفانی یا یک آموزه از آموزه‌های عرفانی را موضوع کار قرار داده باشد و برای او اجتهاد فنی مثل اینکه در این مسئله فقهی یک فقیه اجتهاد فنی به کار می‌برد، الگوریتم اجتهاد را در نظر بگیرد، از موضوع‌شناسی بیاید تا ادله، ادله اصول لفظی و اصول عملی و یک اجتهاد فنی این را کمتر، بسیار کم داریم متأسفانه و جایش خالی است که باید موردتوجه قرار بگیرد.

و این جای بسی تعجب است که بخشی از دین که مباحث فروع عملی و احکام عملی ماست این قدر مورد اجتهاد قرار گرفته که در بعضی از مسائل فقهی، مثلاً مسئله خراج، ما ده‌ها مسئله تخصصی داریم، اگر الجوامع‌الفقیه را نگاه کنید، ده بیست تا رساله خراجیه فقط در آن کتاب ذکرشده، آن وقت به مباحث معرفتی که می‌رسیم می‌بینیم هیچ، یک کار اجتهادی مثلاً روی روایت قرب نوافل یا روی بحث حب فرائض انسان نمی‌بیند، نیست، یک بحث اجتهادی روی مسئله عشق، محبت شدید و آثارش، انسان نمی‌بیند و این در این زمینه ما بسیار دستمان متأسفانه خالی است.

حالا چرا این‌گونه شده است؟

این بحث مستقلاً دارد، جلساتی می‌طلبید؛ چون ما معتقدیم همین مشکل را ما در احکام اعتقادی داریم؛ یعنی در اعتقادات هم دست ما خالی است، متأسفانه، نه فقط در معارف عرفانی، در مباحث کلامی هم جز بحث امام که وضعیتش متفاوت است، ما در مباحث دیگر، صراط، میزان، تطایر کتب، مباحث معاد و... بسیار کار اجتهادی بر اساس ادله کمتر می‌بینیم، این خودش مباحثی دارد؛ یعنی در حقیقت عواملی دارد که باید در جای خودش موردبحث قرار بگیرد.

پرسش درباره کارایی شیوه اجتهادی

یکی از حضار:

ببخشید، به نظر می‌رسد که شاید از این بابت آن شیوه اجتهادی که ما در حوزه بحث‌های عملی الان آقایان به کار می‌گیرند، شاید خیلی کارایی در حوزه معارف نداشته باشد، نظر جنابعالی چیست؟

استاد:

نه، حالا من اینجا نوشتم که تفاوت‌هایی وجود دارد؛ ولی در عین تفاوت‌ها، الگوریتم همان الگوریتم است؛

یعنی ما منبع استنادمان قرآن و حدیث است و ظهور است و ادله است و باید به آن مراجعه کنیم، برسیم به اینکه نظر شرع را که کاشف از اراده تشریحی پروردگار است، در این موضوع خاص به دست بیاوریم و کاری است که شده است. حالا در این جریانات اخیر شده است.

نمونه خیلی کوچکش اگر آن بحث فنا را حضرت عالی بودید، آقای وکیلی اینجا ارائه کردند، ده دوازده طایفه، آیات و روایات، پیوند دادن این‌ها با هم، استخراج یک مطلب، کار اجتهادی همین است، کار اجتهادی یک چیز پیچیده‌ای که نیست، نمی‌گویم: پیچیده نیست، تفاوت دارد، تفاوت‌هایش را اینجا نوشتیم، من اینجا تفاوت‌ها را نوشتیم، نمی‌گویم: تفاوت ندارد؛ منتها در هر چیزی متدولوژی باید در نظر گرفته بشود، باید روش بحث در نظر گرفته بشود؛ ولی شدنی است، انجام هم کم‌وبیش شده است، در رسائل مرحوم علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) داریم، در آثار آقای جوادی (حفظه‌الله) داریم که حالا به بعضی‌هایش ممکن است برسیم.

ارجاع به نظر استاد مطهری (رحمت‌الله‌علیه) درباره عرفان

من به نظر مرحوم آقای مطهری (رحمت‌الله‌علیه) اشاره‌ای داشته باشم؛ این در حقیقت مقدمه دوم ما باشد، در صفحه پنجاه و پنج، مقدمه تماشاگه راز، ایشان به‌عنوان یک اسلام‌شناسی که در متأخرین در تتبع و تحقیق اگر بی‌نظیر نباشد، کم‌نظیر است، ایشان می‌فرمایند:

به گمان من بلکه به یقین من، بر تمام آموزه‌های عرفان نظری، چه رسد به عرفان عملی، این چه رسد به عرفان عملی بنده دارم عرض می‌کنم، بر تمام حوزه‌های عرفان نظری، ما از کتاب و سنت می‌توانیم شواهدی داشته باشیم و پیدا کنیم.

یعنی می‌خواهند بگویند: در زمینه عرفان، مثل زمینه فقه ما، مثل احکام عملی، دست ما بسته نیست و ما می‌توانیم شواهدی داشته باشیم؛ این ادعا در مورد عرفان نظری است؛ یعنی احدیت، واحدیت، فیض مقدس، فیض اقدس، اعیان ثابت.

این نسبت به عرفان عملی که حالا بحث مراقبه، محاسبه، مشارطه، عشق، نمی‌دانم جمعیت خاطر، یقیناً آن‌ها استنادسازی‌اش مشکل‌تر و سخت‌تر است و اگر در آنجا چنین ادعایی بشود پس این ادعا در عرفان عملی هم هست چه اینکه ایشان در جای دیگر هم این ادعا را راجع به عرفان عملی داشته است.

طبقه‌بندی پنج‌گانه عرفان از نگاه استاد

این را به‌عنوان مقدمه سوم عرض می‌کنم، گمان حقیر بر این است که ما پنج گونه عرفان می‌توانیم رقم بزنیم و داشته باشیم، پنج گونه عرفان می‌توانیم داشته باشیم حالا کدام یک از این‌ها به وقوع پیوسته یا به وقوع نپیوسته است، این را باید مستقلاً بحث کرد؛

۱. گونه اول عرفان به گونه شهودی محض،
۲. دوم عرفان به گونه عقلی محض،
۳. سوم عرفان به گونه قرآنی محض،
۴. چهارم عرفان به گونه روایی محض،
۵. و پنجم عرفان به گونه مختلط.

این را من توضیحی خدمت عزیزان عرض می‌کنم.

توضیح عرفان شهودی محض

عرفان به گونه شهودی محض به دو صورت قابل رقم‌خوردن است: صورت نخست این است که یک سالک عارفی که این مسیر را تا انتها طی کرده است، مثلاً فرض کنید مرحوم آقای قاضی (رحمت‌الله‌علیه) بنشیند و آنچه را که از آغاز سلوک تا پایان سلوک کشف کرده است، شهود کرده است، به آن رسیده است به‌عنوان حال و سپس مقام و از آن گذر کرده است، این را بنویسد یا بگوید؛ این گونه نخست.

گونه دوم اینکه کس دیگری که می‌تواند خود اهل عرفان هم نباشد با گشتن در میان کتاب‌ها، مشهود عارفان را از آغاز تا پایان که این عارفان می‌توانند یک نفر هم نباشند، افراد مختلف یعنی ممکن است مثلاً، مثلاً عرض می‌کنم

صاحب گلشن راز بخش برزخ را بهتر تقریر کرده است یا صاحب مثلاً مصباح بخش رسیدن به عالم جبروت را و حالاتی که در آن حالت برای سالک پی می‌آید، آن بهتر تقریر کرده است، از آغاز تا پایان، این را گزارش کند که در این فرض حتماً باید در اتصال مراحل کمال دقت را داشته باشید که ما حلقه مفقوده‌ای در این گزارش نداشته باشیم.

توضیح عرفان عقلی محض

صورت دوم عقلی محض، عرفان به گونه عقلی محض؛ این به نظرم به دو صورت ممکن است: صورت اول این است که یک کسی بیاید با سلاح برهان مراحل سلوک و تقرب الهی را تحلیل و اثبات کند البته در محدوده برهان، ما می‌دانیم برهان در جزئیات کاربرد ندارد، قهراً تحلیل او در فضای کلیات باقی می‌ماند و الا یک نفر بیاید برهان بر روی برهان بچیند و مراحل سلوک را عقلانی تحلیل و تقریر کند، این یک گونه. گونه دوم آن است که یک کسی بیاید مشهود عارفی یا عارفانی را در نظر بگیرد در مراحل سلوکی، مورد توجه قرار بدهد و برای آن‌ها برهان بسازد، کاری که متکلم ما در مقام کلام انجام می‌دهد، خود را وامدار نقل می‌بیند، وقتی وامدار نقل دید، آموزه دینی را می‌گیرد و برای او برهان می‌سازد، این هم گونه دوم.

بررسی تفاوت دو گونه عقلانی در عرفان

یکی از حضار:

فرقشان چه شد؟

استاد:

در گونه اول اصلاً طرف به مشهود عارف کار ندارد، می‌آید بر اساس عقل مراحل سیر و تقرب الی الله را می‌نویسد که حالا می‌گوییم، به نظر می‌رسد ابن‌سینا خواسته در نمط عارفان چنین کند.

دو نکته

دو نکته را عرض بکنم.

نکته اول: تلاش ناتمام عارفان در معقول کردن مشهودات

نکته اول این است که خود عارفان در زمینه معقول کردن مشهود خودشان تلاش زیاد داشته‌اند. کتاب‌هایی مثل تمهید القواعد، مثل مصباح الانس اصلاً با همین دیدگاه نوشته شده است، مصباح الانس بین المعقول و المشهود، اسم کتاب اصلاً این است. ولی کمبود این تلاش‌ها دو امر است:

۱. کمبود این است که همه مراحل تبیین عقلانی نشده است؛ یعنی ما حفره داریم، حلقه مفقوده داریم؛
۲. این کمبود این است که تبیین‌های عقلی عارفان در بسیاری موارد ضعیف است، نمونه‌اش ادله شش-هفت گانه‌ای که ابن‌ترکه بر وحدت شخصی وجود دارد، در تمهید القواعد دارد و می‌دانید که حضرت آقای جوادی (حفظه‌الله) و دیگران همه را نقد کردند.

نکته دوم: تلاش توصیف‌گرایانه فیلسوفان در معقول کردن مشهودات عرفانی

نکته دوم این است که بعضی از فیلسوفان که عرفان عملی را تحلیل کردند مثل ابن‌سینا در مقامات العارفین، در این راه گام برداشتند؛ ولی کار ابن‌سینا بیشتر توصیف است تا تبیین برهانی. دیدند عزیزان ما در نمط العارفین برهان به آن معنا نداریم، بزرگان فرمودند نمط العارفین یعنی نمط نهم، این بحث عرفان عملی است، عرفان نظری نیست، آن هم سفر اول، یک بخشی از سفر دوم، از سفر سوم و سفر چهارم خبری نیست و ابن‌سینا در تحریر عرفان به این معنا... سفر اول و بخشی از سفر دوم توصیف‌گر است؛ ولی آنچه که بزرگان همه دارند این است که در این توصیف وام‌دار اهل معرفت نیست، با قوه حدس سخن گفته است، بسیار هم کار

مشکلی است و همین را هنر ابن‌سینا دانستند که حالا اگر آن ملاقات درست باشد ابوسعید گفته باشد هر جا ما رفتیم، این کور عصازنان آمد، بالاخره قوه حدس با شهود متفاوت است. ولی می‌خواهم عرض بکنم هر دو گونه یعنی هم معقول کردن مشهود عارفان، هم تحریر عقلانی به این کیفیت که گفته شد، از طرف خود اهل حکمت و عرفان کم‌وبیش وجود داشته است.

گونه سوم: عرفان قرآنی

مرحله سوم یعنی در حقیقت گونه سوم، گونه قرآنی بحث؛ اگر:

۱. قرآن کتاب انسان‌سازی است،

۲. و اگر «تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ»^۱ است.

حتماً مشتمل بر مراحل تقرب آدمی به سوی خداست، نمی‌تواند از این خالی باشد، کاری که باید انجام بشود و تا الان نشده است، من قلم زدم منتها کامل نیست، وقت می‌گیرد، این است که ما ده‌ها کتاب آیات الاحکام داریم، گرچه در زمینه آیات الاحکام دارد هم کتاب زیاد نیست؛ ولی کم‌وبیش هست؛ اما یک کتاب آیات‌العرفان نداریم، من نمی‌شناسم، کسی که از آغاز تا پایان قرآن آیات عرفان را پیدا کند یک، مفاد را در نظر بگیرد دو، بگوید پیام این آیه چیست؟

راه نگارش عرفان قرآنی محض بررسی آیات‌العرفان قرآنی است که شاید یک کار لجنه‌ای و جمعی هم باشد که انجام نشده است.

سه نکته

دو سه تا نکته را عرض کنم؛

نکته اول: فقدان کتاب مستقل در باب آیات‌العرفان

یک، همان‌طور که عرض کردم متأسفانه ما کتاب مستقلی پیرامون آیات‌العرفان نداریم؛ ولی در دو جا آیات عرفانی بحث شده است:

۱. یکی در ضمن تفاسیر به‌خصوص تفاسیری که با صبغه عرفانی نوشته شده است، ما این بحث را داریم،

۲. دوم، در کتاب‌های عرفانی که احياناً مستندسازی دارند به مناسبت، در کتاب‌های عرفانی مثلاً مرحوم ملاعبدالصمد (رحمت‌الله‌علیه) در بحرالمعارف آیه عرفانی را می‌آورد، حالا در مورد مدلولش هم بحث می‌کند، این دو جا ما بحث آیات عرفانی را داریم؛ ولی متأسفانه همین هم گردآوری نشده است؛ یعنی همین هم نیامده است استخراج بشود به‌عنوان یک موسوعه‌ای، یک کتابی بیرون بیاید.

ضرورت پرداختن به عرفان قرآنی محض

نکته دوم این است که چه ضرورتی دارد حالا ما به عرفان قرآنی محض بپردازیم؟ به نظر می‌رسد به سه جهت و سه دلیل ما باید به عرفان قرآنی محض بپردازیم:

۱. اول اینکه خود قرآن برای شهود عارفان از موازین مستحکم است، به‌تصریح همه اهل عرفان قرآن یکی از موازین کشف و شهود است،

۲. ثانیاً این آنچه که محصول این تحقیق خواهد بود، به‌عنوان میزان برای عرفان روایی مطرح است؛ چون روایات عرض اطلاق دارند، روایات عرض برای مطلق روایات است، اختصاص به روایاتی که مربوط به احکام فرعی است، نیست؛ چون به‌عنوان مطلق می‌بینیم روایات عرض را، حتماً باید ما اول رأی قرآن را در بحث مراحل سلوک داشته باشیم که بتوانیم روایات را بر او عرضه کنیم.

۳. و سوم اینکه اگر ما یک عرفان قرآنی محض داشته باشیم، این عرفان قرآنی محض می‌تواند فرامذهبی تلقی بشود و به‌عنوان یک خط اتصال بین همه مذاهب اسلامی مطرح باشد، فرض این است که قرآن برای همه محترم است، از سنی تکفیری بگیرد تا شیعه علوی، همه‌وهمه، اگر بتوانیم ما قرآنی محض مراحل سیر را

داشته باشیم این اثر را هم خواهد داشت.

به این سه جهت تأکید داریم بر اینکه حتماً گونه عرفان قرآنی محض را داشته باشیم.

گونه چهارم: عرفان روایی محض

چهارمین گونه، گونه روایی محض است؛ بدون شک «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» یک کار انحرافی است و با مفاد خود قرآن در تناقض است؛ چون «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^{۲۱}، پس برای به دست آوردن نظر دین در مراحل سیر و مراحل تقرب حتماً باید رأی سنت را در کنار رأی قرآن مورد توجه داشته باشیم. اینجا هم چند تا نکته باید عرض کنم.

نکته اول

نکته اول اینکه متأسفانه زیر ساخت‌های این کار آماده نیست؛ یعنی ما یک کتابی به‌مانند وسائل الشیعه در روایات عرفانی و معارفی نداریم، حقیر نشستم نوشتنم، سرفصل‌ها و مداخل را نوشتم که بلکه با این نرم‌افزارها بتوانیم روایات را جمع کنیم، دیدم نه، کار، کار فردی نیست کنار گذاشته شد و آن سرفصل‌ها آن هم ناقص تقریباً اکتفا کردیم.

ولی الان کتاب دستی همه مراجع و فقهای ما وسائل الشیعه است، آن قدر هم مرحوم شیخ حر (رحمت‌الله‌علیه) زیبا عمل کرده است که بعدها که مرحوم میرزا حسین نوری (رحمت‌الله‌علیه) آمده مستدرک نوشته است، فقهای نجف معتقد بودند یک روایت قابل استناد فقهی، اجتهاد فقهی در مستدرک وجود ندارد، این قوت کار مرحوم شیخ حر عاملی (رحمت‌الله‌علیه) است که این قدر زیبا کار کرده است و آن خود فهرست وسائل را شما نگاه کنید یک تقسیم‌بندی است، آن هم چه تقسیم‌بندی زیبایی، ما این را در روایات معارفی و عرفانی نداریم.

نکته دوم

نکته دوم این است که تلاش‌های پراکنده‌ای برای تطبیق روایات بر مشهود اهل سلوک و عرفان صورت پذیرفته است، این تلاش‌ها گاهی ناجح بوده و گاهی هم فاشل بوده؛ اما اینکه بر اساس یک الگوریتم اجتهادی به‌مانند آنچه در فقه عمل می‌شود، این تلاش صورت بگیرد یا اصلاً نداریم یا بسیار بسیار اندک داریم.

نکته سوم

سومین نکته این است که... حالا آقای دکتر جوارشکیان هم فرمودند، بر آن اساس عرض می‌کنم، اگر این بحث بخواهد در ساحت اجتهاد آغاز بشود، خود اهل معرفت برای خود در یک ساحت، اصولی دارند. من از باب نمونه یک نکته را عرض بکنم می‌دانید ما در فقه روایاتی داریم که این‌ها سند ندارند، کثیری از مباحث بر این روایات مبتنی است به‌خصوص در باب معاملات، وقتی می‌آییم سراغ بحث و بررسی که چرا این چنین شد؟ می‌گویند: این روایات روایاتی است که «أرسلوها ارسال المسلمات»، خلاص، فقها این را ارسال مسلم گرفتند، حضرت آقای جوادی می‌فرمودند: این نکته را ما در عرفان هم داریم، اگر اهل معرفت قاطبۀ روایتی را «أرسلوها ارسال المسلمات»، این هم مورد پذیرش است، فرض می‌کنیم حدیث کنز مخفی سند نداشته باشد؛ اما قاطبۀ از قرن دوم تا الان عرفای ما «أرسلوها ارسال المسلمات»، چه فرقی می‌کند؟

اگر فقیه در محدوده کاری خودش تشخیص مورد اعتناست که اگر روایتی را «أرسلوها ارسال المسلمات»، ما در اهل عرفان هم که چشمش باز است همین حرف را می‌زنیم، می‌خواهیم بگوییم در ساحت اجتهاد در مباحث معرفتی هم برای خودشان اصولی دارند که بعضاً به آن‌ها تصریح هم کردند.

گونه پنجم: عرفان مختلط

پنجمین گونه، من اسمش را گذاشتم گونه عرفانی مختلط یعنی ما از همه موارد چهارگانه فوق کمک بگیریم،

این دو صورت ممکن است: یا بدون اینکه هیچ‌کدام از آن موارد چهارگانه را محور قرار بدهیم یا با محور قرار دادن مشهود عارف، هر دو صورت ممکن است، در صورت نخست ما می‌بینیم هر مرحله‌ای را چه بخشی بهتر تقریر کرده است، این مرحله را مثلاً شهود بهتر تقریر کرده است، این مرحله را عقل بهتر تقریر کرده است، این مرحله در روایات بهتر تقریر شده است، نمی‌آییم یک‌گونه را ما محور قرار بدهیم؛ در فرض دوم ما می‌آییم می‌گوییم: مشهود عارف اصل قرار می‌گیرد و بر اساس او از این چهار منبع استفاده می‌کنیم، مراحل سیر را می‌چینیم که عرض می‌کنم متأسفانه این کار هم انجام نشده است.

پرسش درباره وحدت یا تعدد خروجی گونه‌ها

یک پرسش را باید جواب بدهیم و از این بحث بیرون برویم و آن پرسش این است که خروجی این گونه‌های چهارگانه که در ما فوق عرض شد، الان عرض کردم، این خروجی متعدد است یا یکی است؟
یعنی من قرآنی محض، روایی محض، عقلی محض و شهودی محض، آدمم مراحل سیر سالک را تا آخرین مرحله در آوردم، خروجی اش یکی است یا دو؟

چون باید حدس بزنیم، چون چنین چیزی انجام نشده است، اگر به‌مانند حضرت آقای حسن‌زاده (رحمت‌الله‌علیه) و اساتیدشان، اعتقادمان بر این باشد که... ایشان کتاب نوشته قرآن و عرفان و برهان از یکدیگر جدایی ندارند و اگر گفتیم حتماً چون حق یکی است، خروجی یکی است یا لاقلاً هماهنگ است، متضاد و متناقض نیست، این یک نگاه به مسئله است، یک نگاه این است که... سه تا نگاه در مسئله داریم.

سه نگاه درباره نتیجه نهایی

یک نگاه دوم این است که حتماً خروجی ناقض و متضاد است، نه تنها یکی نیست، هماهنگ نیست، خروجی متضاد و متناقض است، این ادعای اصحاب تفکیک است، این‌ها معتقدند اصلاً اسلام آمده برای اینکه برهان و عرفان و این‌ها را در هم بکوبد، «الفلاسفة هم‌هادم‌الاسلام»، خروجی یقیناً متناقض و متضاد است، نه اینکه یکسان باشد.

گرچه اخیراً جناب آقای غلامرضا جلالی نقل کردند در جلسه‌ای که دفاع از رساله‌ای بود که داشتیم، گفتم: من خدمت آقای سیدان رسیدم، به ایشان عرض کردم: آقا، اگر ما یک عرفانی از دل قرآن و سنت بیرون کشیدیم، شما می‌پذیرید؟

ایشان تأملی کردند، گفتند: نقل است دیگر، چه کارش کنیم؟ حتماً می‌پذیریم.

حالا این ادعا هست؛ اما این ادعا یعنی من اگر آدمم با اجتهاد، فنای فی الله را، فنای ذاتی را، نه اسمائی و صفاتی را با ده طایفه روایات گذاشتم جلوی ایشان و هر فقهی دید، گفت: استناد، الگوریتم اجتهاد درست است، می‌پذیرد ما فنای ذاتی داریم که بالملازمه بپذیرد ما وحدت شخصی وجود داریم، بالملازمه بپذیرد ما مسیری به این راه... به این مقصد داریم یا نه؟

آن را نمی‌دانیم؛ ولی به‌هر حال ادعای اهل تفکیک این است.

نظر سوم این است که این نظر سوم را... پس اولی می‌گفت خروجی نه‌تنها هماهنگ است؛ بلکه یکی است، دومی می‌گوید: خروجی یقیناً متناقض و متضاد است، عرض کردیم داریم حدس می‌زنیم؛ چون این کار نشده است.

نظر سوم این است که بگوییم: اولاً هر کدام از عقل و قرآن و شهود در مدار دلالت خود باید مورد استفاده قرار بگیرد، مثلاً عقل در کلیات باید حرف بزند، طبیعی است اگر روایت، آیه، شهود به جزئی پرداخت، دیگر عقل در آن زمینه هیچ به اصطلاح چیز داوری نخواهد داشت یا مثلاً قرآن عمدتاً در خطوط کلی صحبت کرده است مثل احکام، در احکام هم قرآن در خطوط کلی صحبت کرده است، عرفان هم مثل فقه است، فرقی نمی‌کند.

ثانیاً استفاده هر کدام به نحو صحیح باشد که در این زمینه ما مشکل داریم یعنی برهان، برهان باشد، نه مغالطه برهان‌نما، فهم از کتاب و سنت صحیح باشد، نه تخیل فهم صحیح، شهود، شهود باشد، نه احیاناً آنچه که شهود نیست، اگر این دو انجام شد گستره هر کدام در نظر گرفته شد و در مدار هر کدام، ما بهترین‌ها را در نظر گرفتیم، شهود صحیح، فهم درست از کتاب و سنت و در حقیقت برهان و مغالطه، اینجا در این حد می‌توانیم ادعا کنیم که خروجی هماهنگ است، ادعای وحدت نمی‌کنیم، چرا چنین می‌گوییم؟

به‌خاطر اینکه هیچ مستبعد نمی‌دانیم که به ظرایفی از راه خدا، وحی، اتصال و ارتباط داشته باشد که این مورد کشف عارفان یا مورد استدلال مدللان قرار نگرفته باشد.

جمع‌بندی نهایی و مراحل هفت‌گانه عرفان

خلاصه به مخلص کلام اینکه ما مراحل عرفان را هفت مرحله کردیم، از مرحله کنون، بعد ریشه‌ها، پیدایش، گسترش، استناد به عقل یعنی برهانی شدن، استناد سطحی به دین، استناد عمیقی به دین و مجتهدانه؛ عرض کردیم این مراحل طولی دقیقاً نیستند؛ ولی بالاخره مراحل بحث خواهند بود. عرض کردیم ادعای شهید مطهری (رحمت‌الله‌علیه) این است که در همه آموزه‌های عرفان نظری، فضلاً از عرفان عملی، می‌توان شواهدی از کتاب و سنت اقامه کرد، بعد در مقدمه سوم عرض کردیم پنج گونه عرفان می‌توانیم داشته باشیم.

تلاش در زمینه مستندسازی آموزه‌های عرفانی

در این راستا آنچه که بنده تلاش کردم انجام بدهم این است که در زمینه مستندسازی آموزه‌های عرفانی، اول یک پیشینه‌شناسی بکنم که بینم ما چه داریم؟ در این پیشینه‌شناسی به اینجا رسیدیم که دست ما هم پر است، هم خالی و این تناقض هم نیست؛ یعنی مواد خام زیاد، کارهای پراکنده زیاد، گردآوری، تألیف، تصنیف، تنظیم، تقسیم و به مرحله ظهور و بروز کشاندن در حدی که یک خروجی تلقی بشود بسیار اندک و در بعضی از موارد هم کالصف است؛ یعنی گویا هیچ نداریم، مثل آن مرحله هفتم که عرض کردم استناد عمیق و مجتهدانه به دین، آن قدر در این زمینه ما در بحث معارف دستمان خالی است که گویا می‌توانیم بگوییم: النادر کالمعدوم، پیشینه ما این‌چنین است که خود گردآوری و تألیف و تنظیم و این امور به نظر من لجنه‌ای می‌طلبد، یک کار سنگین است که اگر انسان نیرو داشته باشد مخصوصاً با نرم‌افزارهای فعلی، نسبتاً سهل‌تر، قابل انجام است گرچه نگاه حتماً باید مجتهدانه باشد. این که عرض می‌کنم بادقت دارم می‌گویم، من به جناب آقای فیاضی عرض کردم آقا شما این کتاب قواعد عقلی در قلمرو روایات را که سه جلد است، مال آقای جواد خرمیان، چطور دیدید؟ چون در آن ملاقاتی که با حضرت آقای جوادی داشتیم، ایشان سه بار از این کتاب یاد کرد؛ یعنی این قدر به دل ایشان نشسته بود، دیدم آقای فیاضی من و من می‌کند، خلاصه نمی‌خواهد جواب بدهد، ته حرف ایشان این بود که کار زحمت زیاد کشیده شده است؛ ولی این باید زیر نظر یک مجتهد انجام بشود، می‌خواستند بگویند: ایشان مجتهد نیستند؛ یعنی یک نفر که قوه استنباط، الگوریتم اجتهاد این‌ها را باید بلد باشد؛ البته آن بنده خدا هم ادعای نقل شواهد دارد، نه کار اجتهادی یعنی مرحله ششم است، نه مرحله هفتم. ولی درعین حال می‌خواهم بگویم: متأسفانه پیشینه چیزی در دست نیست.

آغاز پژوهش و نمونه بررسی شده

شروع کردیم، خواستیم ما کاری در این زمینه انجام بدهیم، حضرت آقای فیاض صابری عنایت فرمودند نظارت بر این پژوهش را در نظر داشتند، دیگر آقای دکتر سید مجید ظهیری هم عنایت کردند، دیگر قبول کردند که حالا زحمتی بکشند، آقای دکتر حسین مسعودی و دوستان. من حدود هفتاد مورد از آموزه‌های عرفانی را مورد بحث و بررسی اینجا قرار دادم، یک نمونه را من فقط در دو دقیقه عرض بکنم، رد بشوم. الان در سلوک فعلی ما که متأثر از سلوک نجف و همدان است، ما در سلوک فعلی مان، در حقیقت بحث مراقبه را به‌عنوان زیر بنای سلوک می‌شناسیم، من همین بحث مراقبه را در پیشینه تاریخ تشیع بررسی کردم، در هندبوک عرفان عملی ما که منازل‌السائرین مرحوم خواجه است، بحث مراقبه را دیدم، بحث، بحث عالی بود؛ اما ایشان به دو سه تا آیه استناد کرده است، هیچ کدام ربطی به مراقبه ندارد، «لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا» وَلَا دِمَّةً^۳»، این آیه اجنبی بالمره از بحث مراقبه است چون واژه «يَرْقُبُونَ» در آن آمده است، ایشان اینجا ذکر کرده است. ما که آمدیم آیات را ذکر کنیم، سی‌ویک آیه، بیست‌وهفت تا روایت که بعضی از روایات طایفه است، من

یک دانه‌اش را ذکر کردم، حدود شصت تا مستند که حالا اینجا هست وقت به من اجازه نمی‌دهد و گمان می‌کنم نود درصد این‌ها به هر کس داده بشود و معنای مراقبه عرفانی را هم بفهمد، می‌گوید: این همان را می‌گوید، این همان را دارد می‌گوید. ما در این زمینه می‌خواهم بگویم حتی در نظر بزرگان هم گاهی مشکل داشتیم در استناد که این باید جبران بشود، تقریباً هفتاد هشتاد درصد کار شاید انجام شده است در این پژوهش که حالا ما داریم گامی برمی‌داریم.

حضرت آقای جوارشکیان فرمودند: بیایید یک گزارشی بدهید، گفتیم: آقا، ما صرفاً کف هستیم. امر کردند، اطاعت کردیم، عذرخواهم.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.»

نکته‌ای درباره تفاوت ظهور در فقه و عرفان

دکتر جوارشکیان:

تشکر می‌کنم از زحمتی که جناب حاج‌آقای رضایی تقبل فرمودند و خیلی خیلی استفاده کردیم، در خدمت سروران عزیز هستیم، اگر سؤالی دارند، من جسارتاً اگر اجازه بدهید همان سؤال خودم را که از خدمتتان کردم، یک توضیح کوتاهی را عرض کنم؛

من به نظر می‌رسم که باتوجه به تفاوت‌های خیلی بارزی که در بین فقه و عرفان و حکمت هست، حداقل حالا نمی‌گوییم تماماً بلکه بخش‌هایی از آن شیوه یا متد یا الگوی اجتهاد قطعاً باید متفاوت باشد.

به‌عنوان نمونه عرض می‌کنم؛ مثلاً بحث ظهور در حوزه فقه که نظر به افعال مکلفین هست، ظهور خیلی مسئله روشنی است؛ چون به‌هرحال افعال و اعمال یک چیز خیلی ملموس و مشهودی است امر کرده است شرع بکن یا نکن، این دیگر قابل تأویل به انواع مختلف معانی نیست، بالاخره یا امر است یا نهی است؛ ولی در حوزه معارف، شما اصلاً ظهور کاملاً نسبی می‌شود؛ یعنی اینکه هر کسی که وقتی نگاه می‌کند این را باتوجه به پیشینه‌اش، باتوجه به تجربه‌هایش، باتوجه به مطالعاتش، این ممکن است یک فهمی داشته باشد، اصلاً تمام دعوایی هم که در طول تاریخ اسلام اتفاق افتاده است و همیشه این انگ‌ها را به حکما و فلاسفه و عرفا زده‌اند، به‌خاطر همین تفاوت در ظهور است، آن آقا نگاه کرده است به آیه یا روایتی، فهمی دارد که فکر می‌کند این دارد کفر می‌گوید، این خیلی ظهور با آن ظهور در عرصه اعمال که یک امر فیزیکی خیلی ملموس و مشترک بین همه آدم‌هاست یعنی گستره آن ظهور به تعداد آدم‌هاست، گستره این ظهور به تعداد فهم‌هاست و فهم‌ها چقدر متکثر است، این یک نکته.

تفاوت مبانی در فقه و عرفان

نکته دیگر اینکه مثلاً ما در مباحث فقهی مبنا بیرون از نص نداریم؛ یعنی شما در آنجا می‌گویید: ما می‌خواهیم مراد شارع ببینیم چیست؟ بکنیم نکنیم؟ واجب است؟ حرام است؟

مبنا بیرون از نص ندارید که بگویید حالا به آن هم ارجاع بدهید، یک مبنا و یک حجت هم در بیرون دارید، به این معنای... مثلاً الان در بحث روایات حوزه طب اسلامی، روایات مربوط به طب به‌طورکلی، شما بالاخره دانش‌های تجربی دارید، در بحث عرفان، شهود عارف را دارید، بیرون از آنچه در نص هست؛ یعنی قابل ارجاع به آن است، این باید شیوه اجتهادش متفاوت باشد یا در بحث معارف، شما بیرون از نص، عقل را دارید و فلسفه را دارید که بر اساس عقل شکل گرفته است، این هم یک تفاوت به نظر قابل توجهی را ایجاد می‌کند.

تفاوت اعتباریات در فقه و فلسفه

یک وجه دیگرش هم بسیاری از احکام حوزه اعمال، ناظر به مصالح اجتماعی است، ورود در اعتباریات پیدا می‌کند؛ یعنی بخشی از آن کاملاً اعتبارات است، بر اساس مثلاً آقا فرض بفرمایید عرف چه می‌گوید؟ فرض بفرمایید عقلاً چه می‌گویند؟

عقلاً نه به معنای فلاسفه و حکما است، عقلاً به معنای کسانی که مسائل اجتماعی را متوجه است؛ یعنی حوزه اعتباریات ورود پیدا کرده است؛ لذا مبانی استنباطش متفاوت خواهد بود تا جایی که اصلاً اعتبار ندارید، هم‌اکنون حقیقت است و از این نوع موارد را می‌شود بر شمرد که تفاوت‌های بارز و جدی را بین آن کاری که فقهای ما در

عرصه احکام فقهی می‌کنند با آن چیزی که ما می‌خواهیم در حوزه فلسفه یا حکمت یا عرفان... به هر حال به نظر می‌رسد که این جای تأمل دارد، حالا از فرمایشات...

پیشنهاد یکی از حضار درباره تدوین طرح کلی

دکتر سید حسین سیدموسوی:

من یک پیشنهادی بکنم. این طرح کلی اگر که در اختیار دوستان قرار بگیرد، جای حرف و حدیث فراوان دارد، حالا تعبیری امام دارد که به جان دوست قسم که این‌ها به طور اجمال در قرآن و به طور... حالا مضمونی من عرض می‌کنم، تفصیل در روایات آمده است؛ ولی آن طرح کلی آن هفت مرحله یا مباحث بعدی، حالا من پیشنهادم این است دبیر جلسه این‌ها در اختیار دوستان قرار بدهد؛ چون می‌شود یک بررسی بکنیم که دقیقاً مرزها روشن بشود؛ چون ما قبل از منازل السائرین هم کتاب‌های عرفانی زیادی داریم، حالا رساله قشیریه و... موارد زیادی است و اگر کسی بخواهد عرفان مسیحی را هم که باز ممکن است در بعضی از قسمت‌های عرفان اسلامی متأثر از آنجاست، آن را هم اگر بخواهد وارد کند باز یک دنیای دیگری می‌شود، به هر حال این اگر بیاید که نقشه راه یک مقدار دقیق‌تر بشود، فکر می‌کنم...

ضرورت تدوین اصول عرفان به عنوان علمی مستقل

دکتر سهیلی:

تشکر می‌کنم بسیار استفاده کردم هم طرح بحث، هم دسته‌بندی‌های بسیار ارزشمندی است، من به نظر رسید که حالا شاید به طرح موضوعات جدید در این بحث کمک کند. یکی این است که... یعنی می‌خواهم عرض کنم همان‌طوری که وقتی که ما روش عقلانی را در فقه به کار می‌بریم، خودش منجر به یک علم جدیدی می‌شود و علم اصول شکل می‌گیرد، ما در عرفان در واقع چنین چیزی می‌خواهیم، نه اینکه عرفان عقلانی داشته باشیم؛ بلکه ما در عرفان احتیاج به یک علم جدیدی داریم که حالا اسمش را مثلاً می‌گذاریم اصول عرفانی؛ یعنی اصولی که در واقع دریچه‌ای است برای نگاه کردن به مسئله عرفانی، از این زاویه لازم نیست که ما این‌ها را با هم در بیامیزیم؛ بلکه شاید احتیاج به یک نگاه‌های واسط داشته باشیم. مثلاً به قولی فلسفه عرفان. البته فلسفه و این‌ها... که فلسفه‌ای از جنس عرفان... فلسفه‌ای در خدمت عرفان. یا به تعبیری ما در مسائل عرفانی احتیاج به یک منطق عرفانی داریم همان‌طوری که منطق یک ابزاری است در فلسفه، همان‌طور که باز فقه اشاره فرمودند؛ مثلاً بحث روایات ارسال دارد و روایات عرضه، این‌ها زمانی است که فقه می‌خواهد با عرفان تعامل برقرار کند که این‌ها بحث‌های خاص خودش را دارد من دیگر وارد جزئیات نشوم.

سطوح مختلف مستندسازی در عرفان

نکته دوم که عرض کنم که به نظرم مهم است که حالا برداشت من این است که استاد اشاره فرمودند، آن هم زمانی که ما مستندسازی را در مدنظر قرار می‌دهیم، یک مسئله که مهم است این است که مستندسازی در چه سطحی باید صورت بگیرد؟ خود این یک تقسیم‌بندی‌های خاص خودش را دارد.

به‌عنوان مثال ما زمانی که مستندسازی را مطرح می‌کنیم می‌توانیم مستندسازی را در سطح مفاهیم انجام بدهیم، مفاهیم عرفانی را مستند کنیم، می‌توانیم مستندسازی را در سطح موضوعات انجام بدهیم حتی ما یک سطح خیلی عالی‌تر داریم، مستندسازی در سطح روایی، منظوم روایت نیست؛ یعنی آن بحث نظری روایت را عرض می‌کنم یعنی ببینیم قرآن، دین چه روایتی را عرضه کرده است؟ و عرفان چه روایتی را عرضه کرده است؟ و فلسفه چه سطح روایتی را عرضه کرده است؟

به‌عنوان مثال مثلاً شما خطبه اول نهج البلاغه را که نگاه کنید، روایت دینی است در خصوص آفرینش، همین روایت را ما در فلسفه داریم به شکل دیگری یعنی می‌توانیم این روایت‌ها را با هم مقایسه کنیم، روایت‌هایی که هر کدام برای خودش یک انسجام نسبی و جامعیت خودش را دارد و آن وقت این مقایسه و این مستندسازی در یک

سطح خیلی عالی تری صورت می‌گیرد، اینکه ما فرض کنیم مستندسازی فقط یک‌جور مستندسازی است و برای آن بیاییم تقسیم‌بندی و روش ارائه کنیم به نظر من یک‌جور محدود کردن بحث است.

دعوت به مشارکت در ادامه مباحث

یکی از حضار:

استفاده می‌کنیم از دوستان اگر نکاتی دارند که بعد از محضر استاد استفاده کنیم.

تفاوت لایه‌ای معرفت در فقه و عرفان

دکتر داود حیدری:

بنده هم در راستای آن چه که آقای دکتر فرمودند، یک نکته را می‌خواهم اضافه کنم در رابطه با تفاوت بحث فقه و عقاید و عرفان. به نظر می‌رسد که در حوزه فقه ما یک امر منسجمی داریم، یک عملی باید انجام بگیرد یا انجام نگیرد؛ اما در حوزه اعتقادات و مباحث عرفانی ما لایه‌های مختلفی از معرفت‌ها را داریم، متفاوت، نسبت به افراد ممکن است متفاوت باشد؛ یعنی فهم یک عارف از یک آیه و روایت با یک عارف و فیلسوف دیگر ممکن است متفاوت باشد؛ ولی لزوماً معارض نباشد، این معرفت‌های متفاوت اگر بخواهد مستندسازی بشود، به نظر می‌رسد که با آن چه که در کار فقه صورت می‌گیرد متفاوت باشد؛ فهم ظاهری هم حجت است؛ یعنی چون خود دین لایه‌های مختلفی دارد، دین‌دار هم مراتب مختلفی دارند؛ بنابراین نمی‌شود گفت که این فهم قطعی است و بقیه مراتب فهم‌ها را ما بگذاریم کنار، ممکن است ده تا گونه فهم از یک آیه بشود و همه‌اش هم درست باشد که اینجا مستندسازی به نظر می‌رسد یک مقدار متفاوت باشد با آن چه که در فقه مرسوم است. عذر می‌خواهم.

پاسخ به ملاحظات دکتر جوارشکیان درباره روش‌شناسی فقه و عرفان

استاد:

عرض کنم خدمتان پنج تا از رفقا صحبت کردند، من به ترتیب عرض می‌کنم. در پاسخ مطالب جناب آقای جوارشکیان، در اینکه حقیقت فقه چگونه علمی است از نظر متد؟ اختلاف است، مرحوم آقای شعرانی (رحمت‌الله‌علیه) در مقدمه منهج‌الصادقین می‌فرماید: فقه یک علم ذوقی است و علوم ذوقی خیلی قابل خط‌کشی گذاشتن و تنظیم نیست، سرّ مطلب هم این است یک روایت است، دو تا فقیه دو تا استظهار از آن دارند، پنجاه سال با هم بحث می‌کنند، این می‌گوید: روایت این را می‌گوید، آن هم می‌گوید: روایت آن را می‌گوید لذا است در یک مسئله‌ای مثل نماز جمعه در عصر غیبت، یازده تا قول پیدا می‌شود از قول به وجوب عینی تعینی «کصلاة الصبح» تا قول به حرمت؛ یعنی این‌گونه نیست که ما در فقه اختلاف فتاوا نداریم، آن‌ها حالا طرف تناقض گاهی وقت‌ها، پس این را ما در فقه هم داریم نه اینکه نداریم.

درباره وجود یا عدم وجود مبانی بیرونی در فقه

اما اینکه در فقه مبنا بیرونی نداریم اما در عرفان داریم، نه آن هم چنین نیست، به تعبیر مرحوم آقای مطهری (رحمت‌الله‌علیه) مبنا بیرونی حتی گاهی در این حد است که فتوای فقیه دهاتی بوی دهات می‌دهد و فتوای فقیه شهری بوی شهر می‌دهد.

خدا رحمت کند آقا نجفی (رحمت‌الله‌علیه) را ایشان نقل می‌کردند که مرحوم آقا نجفی بزرگ در اصفهان، سفت ایستاده که عذر خرید و فروش جایز است برخلاف فقهای مثلاً فلان‌جا که می‌گفتند: نه، حرام است، مرحوم آقا نجفی می‌گفت چون این آقا نجفی اصفهان زندگی می‌کرده است، می‌دیده است آنجا اصل کشت و کار با عذر است آن هم عذر انسان یا اصلاً صنعت کودکشی برای خودش یک صنعت است آنجا، لذا می‌گوید: این نه تنها جایز است؛ بلکه واجب است، باید انجام بشود، آن دیگری می‌گوید: نه، حرام است.

اینکه فقیه چه رهاوردهای کلامی دارد؟ چه آورده‌های عرفانی دارد؟ چه رهاوردهای... اینک شهری است یا

روستایی؟

یک فقیه که به مبانی تاریخی اعتنا دارد مثل مرحوم آقای بروجردی (رحمت‌الله‌علیه) یا نه به مبانی تاریخی اعتنا ندارد، یک فقیه که تطبیقی عمل می‌کند، مبانی اهل سنت را می‌بیند مثل علامه (رحمت‌الله‌علیه) یا تطبیقی عمل نمی‌کند، فقط رأی شیعی را می‌خواهد، خیلی متفاوت است، من به نظرم در این جهت فقه و عرفان نمی‌تواند خیلی با هم تفاوت کند.

تفاوت ماهوی فقه و عرفان از حیث اعتباری و حقیقی بودن

بله، جناب آقای جوارشکیان یک مطلبی را فرمودند، آن قابل تأمل است و آن بحث اعتبار است، فقه یک علم اعتباری است؛ اما عرفان یک علم اعتباری نیست، اینکه این اعتباری بودن فقه چه نقشی در مسئله دارد؟ این قابل توجه است.

ولی در اینجا من نکته‌ای را عرض بکنم، تا قبل از اینکه این بحث را مرحوم علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) در حوزه‌ها علم کنند، فقهای ما به این ملتفت نبودند به یک معنا یعنی اصلاً یکی از مشکلاتی که ما در فقه تا قبل از آقای طباطبایی داریم، همین خلط حقیقت و اعتبار است.

حضرت آقای جوادی (حفظه‌الله) می‌فرمودند: ما چند بار به آقای طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) عرض کردیم آقا یک خارج اصول برای ما شروع کنید، ایشان هر بار یک جمله جواب می‌دادند، می‌فرمودند: شما خلط میان حقیقت و اعتبار را بگیرید، من فردا اصول شروع می‌کنم و گرنه اول تا آخر باید اصول را نقد کنم؛ چون همه‌اش خلط بین حقیقت و اعتبار است.

اینکه فقهای شیعه از صدر نخست تا الان یک تفاوتی بین اعتبار و حقیقت گذاشته باشند و به آن در فقه و اصول ملتزم باشند، نه، این تا قبل از آقای طباطبایی نیست؛ یعنی حتی بعد از آقای طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) هم چندان مورد عنایت قرار نگرفت، اخیراً فقها یک مقدار روی آن دقت می‌کنند.

پس تراش شیعه ما تراشی است که در حقیقت، حقیقت و اعتبار را با یک چوب می‌راند؛ شما الان کفایه را ببینید، قدم‌به‌قدم دارد همین خلط صورت می‌گیرد به خصوص آنجا که به مباحث فلسفی گره می‌خورد، قاعده الواحد را آورده است یک جایی اجرا کرده است که هیچ فیلسوف آن را اینجا قابل اجرا نمی‌داند؛ اما اجرا کرده است، بر روی آن ایستاده است، بر اساس آن بعداً هم در فقه فتوا داده است.

می‌خواهم عرض بکنم که این بحث فرق اعتباری و حقیقی و اینکه چه تأثیری در اجتهاد فقهی و عرفانی می‌گذارد، این قابل تأمل است، درست است، من البته بر روی آن تأمل نکردم، هر چه بگویم الان دارم ارتجالی می‌گویم، این قابل تأمل است، قابل دقت است، یک موقعی یک اندیشه‌ای بر روی آن شد و به جایی هم نرسیدیم؛ ولی این را من می‌پذیرم که این ممکن است تأثیرگذار باشد، تا چه حد و کجا؟ نمی‌دانیم که حالا...

لایه‌های فهم و تفاوت‌های تفسیری

ولی به گمان می‌رسد... من بروم سراغ صحبت آقای حیدری.

من می‌خواهم بگویم که بحث ظهور... هر جا ما متن داریم، گزارش داریم، بحث لایه‌های فهم داریم، اصلاً هرمنوتیک بر همین اساس شکل می‌گیرد دیگر، حالا متن گاهی مقدس است گاهی غیر مقدس یعنی حالا این شعر حافظ است، ده جور تفسیر می‌شود، خود حافظ بیاید یک تفسیر دارد، دیگران هم تفاسیر دیگر، این‌ها هم کنار هم ممکن است نشینند.

من می‌خواهم بگویم بحث لایه‌های فهم، این در هر کجا ما داریم گزارشی می‌کنیم، این هست چون علم حصولی مطرح است، خطا در آن مطرح است، کمبود مطرح است، حدت و کندی ذهن مطرح است، تأثیرگذاری دستاوردهای ذهنی قلبی روحی حتی جسمی در آنچه که انسان می‌فهمد مطرح است، این اختصاصی به فقه و عرفان ندارد، این لایه‌های فهم همه‌جا هست.

تفاوت در عملکرد فقیه و عارف

کار یک فقیه چیست؟

این است که بهترین فهم‌ها را داشته باشد، کار یک عارف هم همین است، بهترین فهم و بهترین گزارش‌ها را داشته باشد.

یک عارفی مثل مرحوم آقای طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) به صراحت به شاگردش جناب آقای حسن‌زاده (رحمت‌الله‌علیه) چه می‌گوید؟

می‌گوید: در هر روزی مراقبتم قوی‌تر بود، در شب مکاشفتم صاف‌تر و شفاف‌تر، در هر روزی مراقبتم ضعیف‌تر شد در شب مکاشفتم مخلوط‌تر بود؛ یعنی عارف هم این را متوجه است چه کشفی تا چه مقدار واقعی است؟

تمایز میان اجماع عرفانی و کشف‌های فردی

و لذا بحث ما اصلاً در بحث فهم‌های شخصی نیست، این را من وقت نشد مطرح کنم، وقتی بحث عرفان می‌کنیم داریم در آن مورد اجماع‌ها، در آن خط کلی عنایت و بررسی داریم، در آن کشف‌های شخصی، در موارد جزئی اصلاً شاید قابل اینکه بخواهیم بحث علمی روی آن بکنیم نداشته باشیم، عمدتاً ما خط کلی و روند کلی را...

روش‌شناسی در کتاب سیروسلوک

در همین کتاب سیروسلوک من سعی کردم این کار را بکنم که وقتی مراحل را داریم به نظر خودمان تبیین می‌کنیم، در هر مرحله بگوییم: این مرحله هویتش چیست؟ یک،

چه ویژگی‌هایی دارد؟ دو،

سالک در این مرحله چه حالات کلی... حالات کلی همه سالک‌ها تجربه می‌کنند، سه،

چه آفاتی دست و پایشان را می‌گیرد؟ چهار،

چگونه باید از این مرحله گذر کند؟ پنج،

این می‌شود یک بحث کلی؛ این را ما نیامدیم بخواهیم حالا بگوییم آن سالک در مغرب‌زمین یا آندلس در این مثلاً چیز این‌ها را تجربه کرده است، این موردنظر شاید نبوده است و نیست.

ارزیابی کتاب‌های پیش از منازل‌السائرین

فرمودند آقای سید موسوی که ما قبل از منازل هم کتاب داریم، من این کتاب‌ها را بعضاً دو سه دور خواندم، مثل رساله قشیریه را ولی بحث بر سر این است که آیا این کتاب‌ها در حدی که یک علم تأسیس کند، بوده است یا نبوده است؟

به نظر ما برای خودمان ادله‌ای داریم تا قبل از منازل‌السائرین جناب خواجه ما علم عرفان عملی نداریم گرچه مقدماتی برای تأسیس این علم داریم.

عدم‌پذیرش تأثر عرفان اسلامی از مسیحیت

بحث تأثر از مسیحیت را ایشان مطرح کردند، من مستنداً به ادله این را نمی‌پذیرم، من به نظرم عرفان اسلامی در آموزه‌های اصلی، خودی است و تأثری از بیرون و بیگانه ندارد.

فلسفه عرفان به‌مثابه علم اصول عرفانی

فرمودند: ما برای علم عرفان یک اصول می‌خواهیم، حضرت آقا فرمودند یا یک منطق می‌خواهیم، درست است؛ ولی به نظرم حسین آقا جواب را دادند، جواب من هم همان است، اصلاً بحث فلسفه عرفان برای همین تشکیل

شده است؛ یعنی فلسفه‌های مضاف کارش همین است، کار فلسفه‌های مضاف مگر چیست؟

فلسفه علم، فلسفه حقوق... فلسفه عرفان کارش همین است که بیاید کاری را که علم اصول، اصول برای فقه می‌کند، انجام بدهد و ما با... این را با تأکید دارم عرض می‌کنم و ما با آن اتخاذ مبانی‌ای که در فلسفه عرفان

می‌کنیم، آن قدم هفتم را می‌توانیم برداریم، اگر ما در فلسفه عرفان، آن اتخاذ مبانی را نداشته باشیم، نمی‌توانیم آن اجتهاد عمیق را از... عرض کنم آیات روایات نسبت به آموزه‌های دینی داشته باشیم، این مسلم است، فلسفه

عرفان در حوزه‌های ما یک بحث جدید است گرچه ریشه‌هایش قبلاً بوده است؛ اما مستحضرید جناب آقای آقا سید یحیی یشربی در این زمینه کتاب مستقل نوشته است؛ گرچه به نظر من هنوز کار فراوان دارد.

نیاز به استخراج روایت‌ها برای مقایسه

اما اینکه فرمودید ما بیاییم روایت عرفان را با روایت فلسفه، با روایت دین، این‌ها را با هم بسنجیم، قبول، اما این مبتنی بر استخراج است، نشده است این کار یعنی ما روایت فلسفه را از مراحل سیر نداریم، روایت قرآن و سنت را از مراحل سیر نداریم.

و اگر یادتان باشد من در آن پنج گونه بحثی را که عرض می‌کردم، چرا گفتم باید قرآنی محض هم بحث کنیم؟ غیر از روایی، برای همین که ما الان در دسترس نیست، شاید مواد خامش هست؛ اما خودش آن‌گونه که باید در دست نداریم.

جمع‌بندی پایانی استاد

من نمی‌دانم مطلبی بوده که من به آن پرداخته باشم یا نه، این قدر من یادداشت کرده بودم.

ضرورت تعریف سطوح مستندسازی در عرفان

دکتر سهیلی:

ببخشید، من فقط یک نکته اضافه کنم، این فرمایش شما درست منتها بحث من این بود که ما وقتی می‌خواهیم از مستندسازی صحبت کنیم، ابتدا باید سطوح مستندسازی را تعریف کنیم و این سطح روایی یا سطح مفاهیم این‌ها جزو سطوح مستندسازی است؛ چون شما خیلی دقیق همه تقسیم‌بندی‌ها را ذکر فرمودید؛ ولی به اینکه خود مستندسازی می‌تواند در سطوح مختلف صورت بگیرد، اشاره نفرمودید.

پاسخ استاد درباره مراحل پژوهش مستندسازی

استاد:

من به آن نپرداختم؛ چون به نظرم موضوع یک بحث جدید است، من به نظرم هشت یا نه مرحله را در این کار باید انجام بدهیم؛ اول کشف مداخل است که همین را من شروع کردم به نوشتن، دیدم باز کار، کار فردی نبود؛ ولی ما در بحث عرفان، کلی و جزئی اگر بخواهیم در نظر بگیریم چند هزار مداخل داریم، مداخل، این مداخل‌ها که کشف شد، حالا نمایه‌های ترکیبی این کلیدواژه‌ها، این‌ها هم متنوع است، برای عشق به نظرم هفتاد و دو سه تا ما کلیدواژه یعنی نمایه ترکیبی فقط استخراج...

بعد از این، حالا ما باید برویم سراغ تراث، ببینیم چه داریم؟

کار یک کار سنگین عظیمی است که حالا یک کار فردی گوشه‌ای شروع شده است؛ ولی متأسفانه... و من که بعضی از اهل فن هم عرض کردم که اگر دنبال نهضت نرم‌افزاری هستیم و اگر نهضت خمینی (رحمت‌الله‌علیه) در این کشور مبتنی بر عرفان بود تا بیشتر بر فقه که اعتقاد من این است، شخصیت عرفانی ایشان آن شجاعت را... که «العارفُ شجاعٌ وَكَيْفَ لَوْ هُوَ بِمَعْرَلٍ عَنِ الْمَوْتِ ۴»، اگر این است، این را باید این کار کنیم و این کار نشده است، یک حرکت‌هایی در قم صورت گرفته است؛ ولی این طرح‌ها چون طرح‌های مادر و بنیادین است و هزینه می‌برد، معمولاً می‌شود مصداق جناب حرف سعدی که حرف سعدی گفت: درم داران عالم را را کرم نیست، جایی که طرح هست، پول نیست و جایی که پول هست، طرح نیست، این چنین است.

تفاوت مبنای شناخت در فقه، حکمت و عرفان

دکتر جوارشکیان:

نکته‌ای را بنده عرض کنم، این که عرض کردم مبنای بیرون از نص، برای فقه نیست؛ ولی خلافت در عرفان و حکمت است، مراد من این تأثیرپذیری نبود؛ چون هر چیزی تأثیرپذیر است، شما هر فهمی داشته باشید این از شخصیت شما تأثیر می‌پذیرد، فرهنگ حاکم بر زمانه تأثیر می‌پذیرد، دامنه‌اش خیلی وسیع است، همین مباحثی که در هرمنوتیک بحث می‌شود؛ من عرضم این است که شما وقتی حکم شرعی را در فقه استخراج می‌کنید که به

قول فرمایش شما تحت تأثیر خیلی عوامل هم می‌تواند باشد، آنجا شما مبنایی ندارید بگویید: درست است، غلط است، این ظنی‌الدلاله است؛ یعنی شما می‌گویید: مراد شارع دنبال حجت می‌گردید، بحث علم نیست، حجت این {است} و شما دیگر حجت تمام می‌شود، به استناد شواهد و قرائنی که موجود هست، این چیزی است که خدا از ما خواسته است؛ ولی یقین داریم واقعاً؟
یقین نداریم.

ولی شما در مباحث حکمی مبنای برهانی دارید، می‌توانید بگویید: درست است یا غلط است، تبدیل به علم می‌شود، در عرفان چون شهود دارید، شهود حالا ممکن است آن شهود برای همه عمومیت... به‌رحال حجیت نداشته است؛ ولی برای عارف شهود حجیت دارد، حجیت دارد بالاتر از حجیت، تبدیل به علم می‌شود، یقین می‌شود. من می‌خواهم بگویم: این‌ها دو تا وادی متفاوتی با یکدیگر هستند که به نظر می‌رسد که شیوه استنباط باید متفاوت باشد، از این زاویه عرض کردم.

بررسی دو رویکرد در مستندسازی عرفان

استاد:

من اگر دقت کرده باشید وقتی داشتم مطالب را عرض می‌کردم، در هر کدام از این‌ها معمولاً گفتم دو نوع قابل بررسی است؛ مثلاً در بررسی روایی گفتم: دو نوع، در بررسی قرآنی گفتم: دو نوع، یک نوع این بود که من بیایم شهود را وسط قرار بدهم، حالا می‌خواهم بیایم بر مشاهدات عارف «من البدء الی الختم»، از آیات و روایات استناد بجویم، این یک نوع است، یک نوع این است که نه، قرآن و روایات جلوی من است، من می‌خواهم مراحل سیر الی الله را و تقرب الی الله را... این مراحل را، این موضوع را در آیات و روایات به دست بیاورم، هر دو گونه‌اش ممکن است؛ در آن گونه اول که بحث، بحث شهود است، باز شهود مجموعه اهل معرفت است؛ یعنی شهود شخصی ملاک نیست، شهود در حقیقت عمده... یعنی این نوع... پیشنهاد دوم این بود که انجام شد؛ ولی شیوه (جناب آقای دکتر) همان شیوه‌ای است که فقیه به کار می‌برد.

سنجش اعتبار شهود در نسبت با قرآن و روایت

یعنی چه؟

یعنی اگر من می‌روم سراغ قرآن و سنت، خالی‌الذهن، شهودی در مقابل من است، آمدم برای عارف حجت است؟ حجت باشد، حجت شخصی اوست، من می‌خواهم ببینم آیا این...

مثلاً عرض می‌کنم حالا عارف رفته بالا، می‌گوید: آقا، من به فیض اقدس رسیدم، اولین مرحله از فیض اقدس بحث اعیان ثابت است، اعیان ثابت علم تفصیلی پروردگار است، در اعیان ثابت همه موجودات هویتاً و ماهیةً وجود دارند، این‌ها ظاهر به ظهور الله‌اند، نه ظاهر به اظهار الله، این‌ها نقشه تفصیلی خلقت‌اند، این‌ها از لحاظ از لوازم اسماء و صفات‌اند، این‌ها حرف‌های عارف است،

می‌گوید: من شهود کردم، من بروم سراغ ادله، می‌روم سراغ روایات، مثلاً می‌روم، می‌روم سراغ روایات اشباح، ببینم از روایات اشباح در می‌آید این مطلب که ما قبل از خلق یک عالمی داریم، اشباح در آنجا هستند و این اشباح اشباح‌اند، به یک معنا نه موجودند، نه معدوم، هم موجودند، هم معدوم، ظهورند و این را می‌خواهم ببینم می‌توانم من اعیان ثابت را از متن آیات و روایات به دست بیاورم یا نه؟
حالا عارف به او رسیده، رسیده است.

دیدگاه‌ها درباره تطابق یا تعارض منابع معرفتی

لذا در پایان من نکاتی را که عرض می‌کردم، گفتم: آن چه که به دست می‌آید، سه تا نظر بود، تفکیکی می‌گفت: یقیناً متضاد و متناقض است، عده‌ای می‌گفتند: نه هماهنگ است؛ بلکه یکی است، ما عرض کردیم: نه، درست انجام بشود حدس این است که هماهنگی... حالا ممکن است به‌صراحت گفتم: جایی را شهود اهل معرفت کشف نکرده باشد؛ اما در روایات و آیات به او اشارتی یا تصریحی شده باشد؛ یعنی ممکن است بخشی از زوایا را ما اصلاً از یکی از این منابعی عرض کردیم...

ضرورت بررسی مستقل و تطبیقی منابع

لذا گفتیم: باید مستقلاً اول بررسی بشود، قرآنی محض، روایی محض، عقلی محض، شهودی محض که بعد در مقام تطبیق و تطابق بتوانیم کمبودها را جبران کنیم و یک نسخه جامع از آن بپیچیم.

تأثیر تفاوت میان اعتباریات و حقایق بر روش‌شناسی

ولی اعتقاد شخصی‌ام بر این است که با توجه به آن نکته آخر به شما این را عرض می‌کنم: اگر فقط این ساحت را، ساحت فرق بین اعتباریات و حقایق، این را جدی بگیریم که بسیار هم مؤثر است... یک نمونه‌اش را عرض بکنم شما همان جور که فرمودید، ما در بحث فقه چون دنبال حجت بالفعل هستیم، درست شد؟ چون حجت بالفعل می‌خواهیم خیلی دستان باز است؛ اما وقتی می‌آییم در کلام یا در عرفان داریم گزارش از واقع می‌کنیم دیگر، شاید قریب به اتفاق فقهای ما می‌گویند: در این گونه موارد خبر واحد حجت نیست و در سنت آنکه دست ما را پر کرده است، خبر واحد است، اتفاقاً محفوف به قرینه هم نیست خیلی‌هاش. وقتی می‌رسیم به فقه، خبر واحد بلا احتفاف بالقرینه حجت است، با یک خبر واحد من کلی مطلب ثابت می‌کنم، می‌آییم در کلام، می‌آیم در عرفان، اینجا دیگر خبر واحد حجت ندارد؛ حالا بینم محصول من چه می‌شود، آن که از روایت گرفتم...

لزوم تدوین فلسفه عرفان برای تبیین تفاوت‌ها

می‌خواهم بگویم این در همان بحث فلسفه عرفان باید بررسی بشود که من وقتی می‌آیم به ساحت نقل می‌پردازم، چه تفاوت‌هایی... این تفاوت بین اعتباری بودن و حقیقی بودن این البته تأثیرگذار است و به نظرم می‌رسد در این زمینه کار کارستان هم نشده است، کسی بنشیند این تفاوت‌ها را بیرون بیاورد، یک تأملاتی من کردم پنج شش تا نکته شاید نوشتم؛ ولی این کار کامل نشده است.

تفاوت در حجیت خبر واحد در فقه و معارف

دکتر جوارشکیان:

همین را عرض می‌کنم، این بحث خبر واحد دیگر بحث اعتبار نیست، شما یک خبر واحدی رسیده است، چرا آنجا حجت است؟ اینجا حجت نیست؟

استاد:

چون اینجا ظن حجت است، آنجا نیست.

دکتر جوارشکیان:

عرضم این است بحث اعتبار و حقیقت نیست.

استاد:

بحث اعتبار و حقیقت است دقیقاً.

دکتر جوارشکیان:

نه، بحث سر این است که وقتی شما خبر واحد در بحث معارف، مبنای عقلی برای آن دارید، دیگر شما نمی‌توانید تواتر... از طریق تواتر به یک امری برسید.

استاد:

تعبیری که اصولیون دارند می‌گویند: ما در خبر واحد تتمیم جعل داریم، شما تتمیم جعل را از خبر واحد بگیری، هیچ چیزی دست نیست، تتمیم جعل یعنی اعتبار، این را من در... تتمیم جعل را شارع می‌تواند انجام بدهد؛ چون حکم به دست اوست، اعتبار است، می‌خواهد خودش اعتبار کند تتمیم جعل می‌کند؛ ولی شما وقتی آمدی دارید متن واقع را گزارش کنی، تتمیم جعل یعنی چه؟

اصلاً بی‌معناست؛ لذا ما اصلاً در خبر واحد در غیر فروع فقهیه مشهور اصولیون این است...

حالا آقای فیاضی در مجمع عالی حکمت قم سه تا جلسه تشکیل دادند، بگویند: نه، در کلام و در عرفان و در تفسیر و در همه این‌ها خبر واحد حجت است خیلی هم بر روی آن ایستادند یعنی می‌خواهند آن را بیاورند بالا؛ ولی هنوز به هر حال مشهور اصولیون این است که ما چون تتمیم جعل نداریم؛ لذا اعتبار است؛ چون اعتبار است، دست ما در آنجا که بخواهیم از واقع گزارش کنیم بسته است، من می‌خواهم بگویم متفطن این تفاوت‌ها هستیم؛ ولی به نظر می‌رسد روش همان روش اجتهاد جواهری است منتها با رعایت این تفاوت‌هایی که باید صورت بگیرد.

دشواری تطبیق شهود با ظاهر قرآن و روایات**حجت الاسلام والمسلمین دکتر میردامادی:**

استفاده کردیم از فرمایشات شما، محظوظ شدیم، تقسیم‌بندی خوبی داشتید و ورود خوبی به بحث، مقدماتی که بیان شد؛ یک نکته مهمی اینجا به نظر می‌رسد و آن این است که عرفان، عرفان نظری حقیقتاً همان شهود عارف هست که بعد از گذر از مراحل سلوک در عرفان عملی به مقام فنا می‌رسد، حقایقی را در آن منطقه و مقام شهود می‌کند و بعد بناست که برای مخاطبین مشاهدات قلبی را تعبیر از آن داشته باشد، در این تعبیرات تفاوت نظر هست، دخالت قوه خیال، دخالت قوه وهم که همه موارد هم برهان عقلی وجود ندارد، مشکلی که اینجا وجود دارد این است که چگونه می‌توان شهودات قلبی عارف را که یک تجربه شخصی است، این‌ها را تطبیق کرد بر مفاهیمی که از ظاهر قرآن و روایات استظهار می‌شود و در دایره علم حصولی است؟

تفاوت میان شهود و علم حصولی در عرفان نظری:

این نسبت بین مشهودات در واقعیت سلوکی با آنچه که به علم حصولی از آیات و روایات استظهار می‌شود و آنچه که در عرفان نظری وجود دارد، عرفان هم علم حصولی است، عرفان نظری علم حصولی است، بله مبنای این گزاره‌های عرفان شهود است بنا بر ادعا، حقیقت عرفان هم همان شهود است، عرفان نظری مثل فلسفه است، شما با قضایا سرکار دارید قضایای عرفانی یا در حوزه اصطلاحات در مقامات سلوک که بعضاً جعل اصطلاح می‌کند عارف برای آنچه که یافته، حالا تفسیر این اصطلاح چیست؟ این هم یک مشکل دیگر است؛ یعنی این دشواری انتقال از شهود به مقام تعبیر حصولی و انتقال از این تعبیر به آنچه که ما از آیات و روایات می‌خواهیم استظهار بکنیم، این دشواری کار است.

تقابل فقه اعتباری و عرفان حقیقی در سطح محمولات

قطع نظر از اینکه تفاوتی بین مباحث فقهی با عرفان وجود دارد، آنجا علم، علم اعتباری است، اصول اعتباری است، فقه اعتباری است، محمولات نه مصداق و نه منشأ انتزاع حقیقی دارند و در اینجا فرض این است که منشأ انتزاع واقعی دارد محمولات عرفانی، علمی است حقیقی، شما در فقه دنبال حجت هستید، اصول عملیه دارید، اینجا ندارید، خبر واحد اینجا حجت نیست، تمیم جعل در حوزه فقه است، این مشکل است.

یعنی در واقع دو تا دشواری به لحاظ روشی و متدی وجود دارد: یک اینکه انتقال از آن مشهودات به علم حصولی استظهارات از روایات و خب آیات، از طرفی هم ما علم حصولی نظری داریم، عرفان نظری داریم، علم حصولی است، عرفان عملی داریم، علم حصولی است؛ دوم همین تفاوت مبنایی بین روش فقهی با روش استظهار مسائل عرفانی از آیات و روایات.

دشواری‌های روشی در عرفان نظری و نحوه انتقال از شهود به معرفت حصولی

استاد:

عذرخواهم، عرض کنم آن مطلب اول که فرمودید از قدیم مورد توجه اهل معرفت بوده است، بر روی آن هم خیلی بحث کردند، یکی از چالش‌های علم عرفان این است که بتواند مشهود خود را عارف که حالا علم حضوری است، گرچه آقای یثربی معتقد است بین شهود عرفانی با علم حضوری تفاوت است؛ ولی مشهور این را نمی‌گویند، می‌گویند: نه، این دو تا یکی است؛ اینکه بتواند از مشهود خود به علم حصولی تعبیر کند و اتفاقاً در همین تعبیر گاهی خطا پیش می‌آید، حالا تعبیر مثلاً آقای طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) این بوده: ابن عربی وقتی در عالم بالا کنار پیغمبر افرادی دیده است، آن‌ها سلمان و ابوذر و مقداد بودند، این وقتی برگشته است به این عالم، خواسته تعبیر بکند، شده است ابوبکر و عمر و عثمان. دارم مصداقی‌اش را عرض می‌کنم و این مورد توجه بوده است و لذا آمدند برای همین صحت تعبیر، میزان‌هایی تعریف کردند؛ یعنی در خود عرفان، عرفان بر این مطلب تأکید دارد این یک نکته.

روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) و چالش تبیین مشهود در قالب گزاره

نکته دوم اینکه این چالش را ما به یک معنا در روایات هم داریم؛ یعنی در روایات شیعه، بسیاری از موارد اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) آمدند مشهود خودشان را دارند می‌گویند و این را به علم حصولی تبدیل کردند به ما گفتند، ما چگونه باید آن را بفهمیم؟

مثلاً امام صادق (علیه‌السلام) می‌گوید: «ما زلتُ كَرَّتْ أَيْةٌ مِنْ آيِ الْقُرْآنِ حَتَّى سَمِعْتُهَا مِنْ قَائِلِهَا ۵». یا امام را می‌گویند: آقا، شما چگونه امامت را می‌فهمی به شما منتقل شده است؟

می‌فرمایند: یک حالی از عظمت خدا، ادراک عظمت خدا در ما پیدا می‌شود که قبل از آن، این حال نبوده است. یا می‌گوید: هر شب جمعه به علم ما اضافه می‌شود؛ ما این‌ها ظاهری از آن داریم می‌فهمیم، این هم تبدیل یک شهود و واقعیت به علم حصولی و لفظ و گزاره است که ما این را باید درست بفهمیم دیگر منتها چون بحث عصمت مطرح است، ما اینجا دستمان بسته است.

محدودیت حجیت در غیر فقه و لزوم روش‌شناسی تطبیقی

فقط نکته‌ای که شما گفتید درست است، این‌گونه موارد فقه نیست؛ چون فقه نیست خبر واحد حجت نیست، من باید بروم سراغ احتفاف به قرائن؛ یا همه روایات را باید بگذارم کنار یا آنجا هم باید همین روش‌شناسی را انجام بدهم.

پس می‌خواهم بگویم: اولاً اشکال مشترک‌الورود است، ثانیاً علاوه بر او، خود عرفان به این مسئله میزان، میزان تبدیل مشهود به معقول و معقول به عبارت پرداخته که بحث مفصلی هم در این زمینه دارند.

جایگاه تفاوت مبنایی میان فقه و عرفان

آن نکته دوم، تفاوت مبنایی هم که خوب عزیزان دیگر گفتند، من به نظر می‌رسد آن تفاوت مبنایی، جدی باید گرفته بشود و این در فلسفه عرفان باید بحث بشود؛ ولی یقیناً راه بحث اجتهادی بسته نیست.

حرف مرحوم شیخ را می‌پذیرم، شیخ فرمود: «اجتهاد در فروع مثل کندن کوه با سوزن است.» من تعبیرم این است: اجتهاد در عرفان و کلام، مثل کندن کوه با ناخن است کار، کار سختی است. اجتهاد کار سختی است و دکتربین است، اجتهاد کار سختی است، همه جا سخت است، من مجموع ادله را ببینم، منابع را در نظر بگیرم، این‌ها را به جان هم بیندازم، تعارض بدوی، تعارض مستقر، بعد بتوانم از دلش یک... این کاری است که نشده است.

خلاً پژوهشی در روایات معارفی و لزوم تدوین منابع

در هر وادی اگر ما به تعبیر حضرت آقای جوادی یک «لَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ ۶»، گرفتیم، پنجاه جلد از آن کتاب نوشتیم.

«لَا يَزَالُ يُتَقَرَّبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنُ بِالْتَوَافُلِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ حَتَّىٰ أَكُونَ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ»^۷، این را هم بگیرید بیست جلد کتاب از آن بنویسید، نکردند این کار را. عوامل اینکه چرا نکردیم؟

حرف دیگر است. ولی ما چند... اگر ما یازده هزار روایت طیبی داریم که راجع به جسم است، آقای تبریزیان جمع کرده است، ما چند ده هزار روایت معارفی داریم؛ اما این‌ها بررسی نمی‌شود، روایاتش... عرض کردم، یک کتاب آیات‌العرفان نداریم، من ندیدم، گشتم، یک آیات‌العرفان ما نداریم، آیات‌الاحکام پنجاه تا داریم، سنی‌ها بیشتر نوشتند.

جمع‌بندی: چرا نشده و چگونه می‌شود؟!

پس در حقیقت اینکه نشده است، نه اینکه نمی‌شود؛ منتها لوازم خاص خودش را دارد، این هم مال همین است که بیاییم روش‌شناسی‌مان را انجام بدهیم. من هم اول در نظر داشتم بیایم مصادیق بگویم؛ یعنی از این هفتاد تا موردی که استخراج کردم، ده موردش، پنج موردش بگویم، روایتش را بگویم، وجه استشهادش را بگویم، بعد دیدم نه، ایشان گفتند: بیشتر مباحث کلی و روش‌شناسی داریم، لذا آمدیم به این بحث؛ یک مقدار فسفر سوزاندیم.

دکتر جوارشکیان:

خیلی بهره بردیم، ان‌شاءالله که توفیقات شما بیش‌ازپیش باشد در این کاری که... فرمودید هفتاد درصدش انجام شده است؟

استاد:

حالا ببینیم چه از درون آن در می‌آید.

اولویت‌های اجتهادی در مباحث عرفان نظری

دکتر حسین مسعودی:

فقط عرفان عملی است؟

استاد:

می‌دانید در بحث عرفان نظری خیلی کار... یعنی از همان اول باید اجتهادی عمل بشود، اینجا می‌شود اول جمع شواهد بکنی، بله مثلاً بروی سراغ استاد؛ من پنج تا بحث را در اولویت بحث اجتهادی قرار دادم، قبلاً هم خدمت عزیزان عرض کردم، اینجا هم نوشتم:

۱. بحث فنا،
۲. بحث وحدت شخصی،
۳. بحث مراقبه،
۴. بحث عشق،
۵. بحث ارادت به انسان کامل.

چون به نظر ما این پنج تا اگر حل بشود بسیاری از امور حل می‌شود. در این‌ها باز بحث فنا را مقدم کردیم؛ چون به همه بالملازمه ربط دارد؛ یعنی کسی فنا را به‌عنوان مقصد سفر بپذیرد، خب سیر را پذیرفته است؛ زیربنای سیر، بحث عشق و مراقبه است. این‌ها هم بدون رعایت نظر استاد کامل در عرفان معنا ندارد، مگر برای مجذوبین؛ لذا فنا را مقدم کردیم که ببینیم چه از کار در می‌آید.

پیشنهاد برای تداوم و سازماندهی پژوهش

دکتر جوارشکیان:

انشاءالله موفق و مؤید باشید، من از دوستان تقاضا می‌کنم که این بحث چون بحث بسیار حساسی است؛ انشاءالله مشارکت جدی هم در جلسات داشته باشند و هم این که مقداری این کار را به‌خصوص در حوزه حکمت، یک مقداری اشراف به جوانب کار پیدا بکنیم در طی این چند نشستی که مقدمه انشاءالله گذاشته می‌شود، برویم به سمت این که انشاءالله کار را تعریف کنیم با همین دقت‌ها و ملاحظاتی که دارند دوستان، به‌خصوص جناب آقای سهیلی اشاره فرمودند که مستندسازی این بحث:

- یک موقع مفهوم است،

- یک موقع موضوع است،

- یک موقع مباحث روایت‌گرایانه است.

به‌هرحال این ملاحظات را داشته باشید، بعد از یک جایی انشاءالله این پروژه را تعریف کنیم و هر کدام از دوستان یک محوری را انشاءالله بر عهده بگیرند و انشاءالله تعالی بتوانیم آن وظیفه‌ای که اقتضای این اساس مقدس و مبارک است، انشاءالله یک‌بخشی‌اش را بتوانیم موفق باشیم.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.»

فهرست منابع

۱. سوره نحل، آیه ۸۲.
۲. سوره حشر، آیه ۷.
۳. سوره توبه، آیه ۱۰.
۴. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، ابن سینا، حسین بن عبد الله، و دنیا، سلیمان. بدون تاریخ. الإشارات والتنبيهات. ۴ ج. قاهره - مصر: دار المعارف. ج ۴، ص ۱۰۶.
۵. مَا زِلْتُ أَكْرُرُ آيَاتِ الْقُرْآنِ حَتَّى بَلَغْتُ إِلَى حَالِ كَأَنِّي سَمِعْتُهَا مُشَافَهَةً مِمَّنْ أَنْزَلَهَا. نوری، حسین بن محمدتقی، و مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث. ۱۴۰۸-۱۹۸۷. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. ۳۰ ج. بیروت - لبنان: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث. ج ۴، ص ۱۰۷.
۶. حر عاملی، محمد بن حسن، حسینی جلالی، محمدرضا، و مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث. ۱۴۱۶-۱۳۷۴. وسائل الشیعه. ۳۰ ج. قم - ایران: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث. ج ۳، ص ۴۶۶.
۷. أَيْزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ وَالْعِبَادَاتِ حَتَّى أَحِبُّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، مرعشی، شهاب‌الدین، و عراقی، مجتبی. ۱۴۰۳-۱۹۸۳. عوالمی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة. ۴ ج. قم - ایران: مؤسسه سید الشهداء (ع). ج ۴، ص ۱۰۳.